

بررسی دیدگاه آلبر کامو در معنای زندگی و نقد آن بر اساس آموزه‌های قرآن

علی عسگری یزدی*
سهیلا پیروزوند**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۶

چکیده

در این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی به دیدگاه آلبر کامو مبنی بر معنادار نبودن و پوچی زندگی پرداخته‌ایم. وی بر این باور است که خدا و جهان ماورایی وجود ندارد و همچنین دلیلی برای حضور انسان در این جهان و معنای ازپیش تعیین شده‌ای برای زندگی انسان وجود ندارد و انسان برای رهایی از این پوچی باید ارزش‌هایی را برای خود جعل کند. برخی از نقدهای وارد بر کامو عبارت‌اند از اینکه منحصرکردن دایره معرفت بر امور تجربی از طریق تجربه قابل اثبات نیست. انسان به دلیل محصوربودن در عالم ماده، توانایی تدوین برنامه جامع را برای زندگی‌اش ندارد. نبود معیاری ثابت برای جعل ارزش‌ها سبب نقادپذیری ارزش‌ها و بسته‌شدن قضاوت و داوری می‌شود.

واژگان کلیدی: انسان، آلبر کامو، جعل ارزش، پوچی زندگی.

* استاد دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران. Asgariyazdi@yahoo.com

** پژوهشگر پسادکتری دانشکده معارف و اندیشه اسلامی دانشگاه تهران. Pirooz313@gmail.com

مقدمه

مسئله معنای زندگی پرسشی است که در دهه های اخیر در محافل غربی مطرح شده و تا کنون پاسخ های متفاوتی به این مسئله داده شده است و به نظر می رسد وجه اشتراک زیادی میان نظریات وجود ندارد. اما از آنجا که بیماری های روحی و روانی و احساس تنهایی و پوچی و ازخودبیگانگی و... زندگی افراد را مختل کرده است، وجود یک پاسخ صحیح و منطقی ضروری به نظر می رسد؛ از این رو جهت پاسخ گویی به چنین ضرورتی لازم است تمام نظریات معنای زندگی بررسی شود تا با روشن شدن ابعاد مختلف نظریات و نقاط قوت و ضعف آنها و با یافتن ملاک های صحیح برای داوری نسبت به نظریات، در نهایت به یک پاسخ درست و کاربردی دست یافت. با توجه به گستردگی نظرها و همچنین به منظور بالابردن سطح کیفی این نوشتار، در این پژوهش فقط به بررسی و نقد نظر آلبر کامو پرداخته شده است. به این منظور ابتدا به تقریرهای مختلف از مسئله معنای زندگی پرداخته شده و سپس مبانی فکری آلبر کامو و نگاه وی به معنای زندگی مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت به نقد این دیدگاه با تأکید برقرآن کریم پرداخته شده است.

۱. تقریرهای مختلف از معنای زندگی

پرسش از معنای زندگی می تواند به صورت ها و تقریرهای مختلفی طرح شود. جداسازی تقریرها از یکدیگر به ما کمک می کند تصویر روشنی از مسئله معنای زندگی داشته باشیم. رویکردها در پاسخ پرسش از معنای زندگی به سه رویکرد معنادار بودن زندگی و معنادارکردن زندگی و پوچی و بی معنایی زندگی تقسیم می شود.

اندیشمندانی که به معنادار بودن و معنادارکردن زندگی اعتقاد دارند، «هدف»، «ارزش» و «کارکرد» را برای معنای زندگی در نظر گرفته اند. بر اساس معنای «هدف زندگی» یک زندگی هدف مند در واقع یک زندگی معنادار است و بر اساس ارزش، هر آنچه زندگی انسان را ارزش مند می کند، در واقع زندگی را معنا می دهد؛ مانند اموری نظیر رعایت حقوق دیگران و گذشت و... و معنای کارکرد نیز یعنی اینکه انسان چه نقشی در زندگی ایفا می کند. به نظر می رسد این معنا در نظریه های معنای زندگی کمتر استفاده شده است.

طرفداران معنادار بودن زندگی به دو دسته طبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا تقسیم می‌شوند. طبیعت‌گرایان معتقدند با علوم بشری می‌توان شرایط لازم برای به‌دست آوردن یک زندگی معنادار را فراهم کرد. امکانات موجود در این دنیای مادی به ما کمک می‌کند بتوانیم به زندگی خود معنا دهیم. بنابراین نیازی به عالمی فراتر از عالم ماده برای به‌دست آوردن معنای زندگی نیست. طرفداران این رویکرد بر این باورند که امور غیر مادی نظیر خدا و روح (بعد غیر مادی انسان) می‌تواند به زندگی معنا دهند؛ ولی چنین اموری را برای معناداری زندگی ضروری نمی‌دانند (عسگری و پیروزوند، ۱۳۹۹، ص ۳۵).

فراطبیعت‌گرایان بر این باورند که امکانات جهان مادی توانایی فراهم آوردن شرایط یک زندگی معنادار را ندارد؛ لذا بر این اساس زندگی یک فرد در صورتی معنادار است که با قلمرو صرفاً روحانی و غیر مادی ارتباط داشته باشد. در صورتی که خدا یا روحی وجود نداشته باشد یا بر فرض وجود، انسان در زندگی توان برقرارکردن ارتباط با آنها را نداشته باشد، در این صورت زندگی او فاقد معناست (همان، ص ۳۶).

این رویکرد به دو نظریه خدامحور و نفس‌محور تقسیم می‌شود. بر اساس نظریه خدامحور، معناداری زندگی در گرو ارتباط با خداست. بر اساس این دیدگاه در واقع خداوند هدفی را برای عالم قرار داده است و انسان با تحقق بخشیدن به هدف خدا، زندگی خویش را معنادار می‌کند. بر اساس نظریه نفس‌محور، معناداری زندگی به وجود خدا ارتباطی ندارد، بلکه در گرو ارتباط با یک جوهر ابدی است که نفس نامیده می‌شود. بنابراین اگر نفس نباشد یا ارتباط فرد با آن نادرست باشد، زندگی وی بی معنا خواهد بود (همان، ص ۳۷). بودیسم را می‌توان در زمره این گروه قرار داد. این آیین هرچند به خالق اعتقاد ندارد، در عین حال معناداری زندگی برای بودیسم در یافتن راهی برای رهایی از رنج‌هاست (جوشقانی و علیزمانی، ۱۳۹۲، ص ۳۰، در: Kilpatrick, v12:7).

طرفداران معنادارکردن زندگی معتقدند زندگی به خودی خود معنایی ندارد و وضعیت ذاتی زندگی، مانع از معنادارکردن آن است؛ ولی انسان می‌تواند با توانایی‌های خود، معنا و ارزش‌هایی برای زندگی خود در نظر بگیرد (جعل معنا) و زندگی خود را معنادار کند. شوپنهاور می‌گوید: «زندگی مانند آونگی میان رنج و کسالت در حرکت است... پس از اینکه انسان تمام رنج‌ها و شکنجه‌های خود را در توهم دوزخ خلاصه کرد، برای بهشت چیزی جز کسالت باقی نمی‌ماند»

(ویل دورانت، ۱۳۷۱، ص ۲۹۱). به باور طرفداران این رویکرد، زندگی سراسر درد و رنج است بدون اینکه به نتیجه ارزش مندی منتهی شود و در نهایت با مرگ پایان می‌یابد. کامو نیز مانند شوپنهاور بر پوچی زندگی تأکید دارد. وی بر این باور است که نه دلیلی برای حضور انسان در این جهان وجود دارد و نه معنای از پیش تعیین شده‌ای برای زندگی انسان وجود دارد.

دیدگاه سوم (پوچی زندگی): طرفداران پوچی و بی معنایی زندگی معتقدند زندگی به خودی خود معنایی ندارد و حتی نمی‌توان برای آن معنایی جعل کرد. سارتر بر این باور است که انسان فاقد ماهیت است و خود باید آزادانه ماهیت خویش را بسازد؛ ولی وجود دیگران آزادی او را محدود می‌کنند؛ به همین دلیل انسان در تلاش است دیگران را تحت سلطه خود درآورد که در این صورت، دیگری هم استقلال خود را از دست خواهد و او هم در تلاش است غیر خود را تحت سلطه خود درآورد. پس زندگی جهنم است؛ زیرا زندگی کشمکش دائم با دیگران است. وی می‌گوید: «من زندگی می‌کنم فقط برای آنکه بمیرم. همه ما وجودهای مجهول در یک دنیای مجهول هستیم» (توماس، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱). «زندگی پوچ است و انسان یک هیجان بیهوده است، ما خود را بیهوده از دست می‌دهیم» (استراتن، ۱۳۷۹، ص ۵۶).

در جای دیگر می‌گوید: «اگرچه انسان برای مدتی نقشی را بازی می‌کند و بعد از خستگی نقش دیگری را انتخاب می‌کند، این نقش‌ها معنا دارند؛ ولی کل زندگی فاقد معناست؛ زیرا نیاز ما را به معنا سیراب نمی‌کند» (یانگ، ۱۳۹۰، ص ۱۹۴-۲۱۲).

۲. مبانی فکری آلبر کامو

از آنجا که برای تحلیل یک دیدگاه قدم اول این است که ببینیم این دیدگاه بر اساس چه مبانی فکری شکل گرفته است، لذا ابتدا به مبانی فکری کامو پرداخته و سپس به بیان معنای زندگی از دیدگاه وی و در نهایت به نقد آن دیدگاه با تأکید بر قرآن پرداخته می‌شود.

الف) مبانی معرفت‌شناختی

کامو معرفت واقعی را مبتنی بر حس و تجربه می‌داند و هر گونه شناخت غیر تجربی را مردود

قلمداد می‌کند. کامو با ابزار معرفتی تجربه که فقط شامل محسوسات می‌شود، به دنبال یافتن معنای زندگی است. وی حتی عقل را نیز به عنوان منبع معرفتی معتبر نمی‌داند و استدلال را مردود می‌داند؛ در حالی که برای بی‌معنا و پوچ بودن زندگی استدلال می‌کند (Aronson, 2011).
درواقع کامو در حوزه معرفت‌شناختی رویکرد تجربه‌گرایانه دارد. تجربه‌گرایان معتقدند همه بدیهات اولی یک سلسله احکام تجربی اند و ذهن با روش استقرا یعنی با سیر از احکام جزئی به احکام کلی مسائل را استنتاج می‌کند. در واقع هر آنچه در ذهن انسان شکل می‌گیرد، محصول تجربه انسان است (حکاک، ۱۳۸۰، ص ۱۰۴-۱۰۶).

ب) مبانی هستی‌شناختی

کامو در حوزه هستی‌شناختی رویکرد مادی‌گرایانه دارد. وی منکر جهان ماورا و زندگی اخروی و خداست و معتقد است ظلم و ستم موجود در این جهان نمی‌تواند با وجود خدا سازگاری داشته باشد. اعتقاد به خدا مستلزم نفی آزادی انسان است. وی می‌گوید: «برادران من عشق به خدا، عشق دشواری است. ترک مطلق خویشتن و تحقیر خویشتن را ایجاب می‌کند» (کامو، ۱۳۸۱، ص ۲۶۰).
انکار خدا در «مورسو» شخصیت اصلی رمان بیگانه نیز به چشم می‌خورد. زمانی که قاضی دادگاه برای مورسو از ایمان به خدا صحبت می‌کند، او بی‌اعتقادی به خدا را به صراحت بیان می‌کند (همو، ۱۳۶۶، ص ۸۷-۸۸). کامو به دین هم‌نگرش مثبتی ندارد؛ چون وعده‌هایی که در دین به انسان داده شده است، همه پوچ و توهم است و فقط باعث می‌شود انسان لذت‌های این جهان را رها کند و سختی‌های آن را به امید رسیدن به پاداش نهایی تحمل کند؛ امیدهایی که انسان را به سرگردانی و حیرانی و کم‌اهمیت‌دانستن ارزش این زندگی سوق می‌دهد (Aronson, 2011)؛ در حالی که باید زمان حال را مغتنم شمرد.
وی می‌گوید: «امروز را دریاب» (کامو، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳)، «خوشی‌ها و شادی‌های این دنیا خیلی ارزش‌مندتر از خوشی‌های بهشتی است» (همان، ص ۱۷).

کامو در مورد جهان طبیعت هم نگاه مثبتی ندارد و معتقد است هیچ دلیلی برای اینکه چرا جهان هست و چرا این گونه است، وجود ندارد (ملکیان، ۱۳۷۹، ص ۴-۵۷). ارزش مطلق برای

سنجش این جهان وجود ندارد و تنها عنصر بارزش در این جهان، انسان است.

ج) مبانی انسان‌شناختی

در قلمرو اخلاق می‌توان انسان مورد نظر کامو را جست‌وجو کرد. وی علاوه بر محدودیت‌های عقلی برای انسان، محدودیت‌های اخلاقی را نیز برای انسان می‌پذیرد و با وجود اینکه جهان را گزارف و بیهوده می‌داند، گزاره «اگر خدا نباشد، همه چیز مجاز است» را گزاره غلطی می‌داند و معتقد است هرچند خدا هم نباشد، ولی افعالی هستند که نباید آنها را انجام داد، چون فعل غلط همیشه وجود دارد (کامو، ۱۳۸۵، ص ۹۰). وی چهار ویژگی را برای انسان در نظر می‌گیرد که عبارت‌اند از:

۱. آگاهی: انسان باید به همه شرایط موجود خود آگاه باشد؛ زیرا در لحظه آگاهی خود را خوش بخت می‌یابد، مثل آگاهی به سختی‌های زندگی «در بالای سخت باید معرفت آموخت» (همو، ۱۳۹۴، ص ۸).
۲. صداقت: از نظر کامو هرچند شرایط به زیان انسان باشد، او باید صادق باشد. اگر انسان بیش از آنچه هست، خود را نشان دهد، دروغ‌گوست و دروغ صرفاً سخن نادرست نیست. انسان با رهایی از دروغ می‌تواند شرایط ورود به سرزمین حقیقت را فراهم نماید (همو، ۱۳۷۲، ص ۳۱).
۳. عدالت و همبستگی: کامو می‌گوید داشتن همبستگی و عدالت رمز پیروزی است. وی در نامه‌ای به دوست آلمانی فرضی خود می‌نویسد: «اروپایی که شما برای خود ساخته‌اید، لطفی ندارد. در این اروپا هیچ پیروزی که مایه اتحاد و گرمی و هیجان باشد، نیست» (همان، ص ۸۶-۸۸).
۴. عدم تفکر در جهان ماورا: کامو عقل انسان را عاجز از درک همه امور نظیر جهان ماورا می‌داند. وی بحث‌های عقلانی درباره جهان ماورا را محال و بی‌فایده می‌داند. وی در راستای انکار جهان ماورا فلسفه حقیقی را فلسفه‌ای می‌داند که بر اساس آن زندگی بعد از مرگی وجود نداشته باشد (همان، ص ۲۸). وی به محدودیت‌های عقل اعتراف می‌کند و می‌گوید انسان‌ها برای یافتن معنا و نظم و وحدت به دنبال چیزهای غیرممکن و فراتر از چهارچوب عقل‌اند؛ در حالی که عقل از درک آنها عاجز است (Aronson, 2011).

نقد مبانی فکری کامو

الف) نقد معرفت‌شناختی

از نگاه عقل

آلبر کامو انسان را تنها موجود باارزش دانسته و تنها منبع شناخت آدمی را محدود به حس و تجربه می‌داند. دیدگاه تجربه‌گرایانه کامو مبنای بنیادین همه اندیشه‌های اوست. وی بر این اساس دایره معرفت را به تجربه حسی محدود می‌کند. او معرفت را به شناخت حسی و تجربی منحصر کرده، هر گونه شناخت خارج از این محدوده را نفی و بی‌پایه می‌پندارد. اما مدعای ما این است که شناخت حسی یکی از منابع شناخت است. علاوه بر حس، عقل و شهود و وحی هم از منابع شناخت‌اند. عقل که از مهم‌ترین منابع شناخت آدمی است، می‌تواند از طریق تجزیه، ترکیب، انتزاع و تعمیم، مفاهیم جدیدی را کشف کند. با تجزیه و ترکیب می‌تواند استدلال و نتیجه‌گیری کرده، به کشف امور مجهول دست یابد. عقل از طریق بهرمندی از داده‌های حسی و معرفت‌های بدیهی خود می‌تواند معرفت‌های جزئی را تعمیم داده، به معرفتی برسد که حس و تجربه از آن ناتوان‌اند.

پرسش این است که اگر معرفت را منحصر به معرفت حسی و تجربی دانستیم، آیا این ادعا را هم می‌توان از طریق حس و تجربه اثبات کرد؟ مبنای این ادعا چیست؟ اگر درستی آن را به تجربه ارجاع دهیم، مستلزم دور و مصادره به مطلوب است و اگر به امری غیر از حس ارجاع دهیم، مستلزم اعتراف و اذعان به وجود منبع شناختی غیر حسی و عدم استحاله آن است و هرگز بر اساس تجربه‌گرایی نمی‌توان از عدم اثبات تجربی و حسی امری، حکم به عدم وجود آن نمود؛ چه اینکه حکم به استحاله آن شود. اساساً حکم استحاله مربوط به عقل است نه حس. حس فقط می‌تواند حکم کند که چون حس نمی‌کنم «نیست» و نمی‌تواند حکم به محال و ممتنع بودن آن کند؛ چون «نیست» اعم از این است که ذاتاً ممکن الوقوع است یا محال. در نتیجه حکم به محال بودن در قلمر و عقل است نه حس.

سخن دیگر اینکه احکام و قضایای کلی مبتنی بر قانون علیت و ضرورت‌اند و علیت و ضرورت

از طریق حس اثبات ناپذیر است و در صورت نفی عقل به عنوان منبع شناخت، علیت و ضرورت نه تنها قابل اثبات نیست، بلکه به قول هیوم نفی می شوند و با نفی قانون علیت و ضرورت، ما هیچ گاه احکام و قضایای کلی نخواهیم داشت و در نتیجه کلیت انحصار شناخت در حس و تجربه که مبنای بنیادین تجربه‌گرایان است، از بین خواهد رفت. نکته دیگر اینکه حس و معرفت‌هایش جزئی و محدود به حال و نه گذشته و نه آینده می‌باشند؛ لذا نمی‌توان به حس اعتماد کامل داشت و به ناچار باید سراغ منابع غیر حسی رفت.

جای بسی شگفتی است که آبر کامو با وجود اینکه تجربه‌گراست و برای معنادارکردن زندگی به داده‌های حسی متوسل شده، عقل و استدلال عقلی را نفی می‌کند، در عین حال برای اثبات مدعایش در عمل به استدلال متوسل می‌شود. وی با ارائه مقدماتی در خصوص محدودیت و کم‌ارزش بودن طبیعت و ارزش انسان و... پوچی زندگی را نشان داده و نتیجه می‌گیرد هرچند این جهان و زندگی شایسته انسان نیست، انسان چاره‌ای جز پذیرش آن ندارد؛ چون انتخاب دیگری ندارد. آدمی چاره‌ای جز پذیرش همین محدودیت‌ها و شرایط این جهان را ندارد و برای زندگی معنادار شناخت واقعیت‌های آن ضروری است که با خواسته‌های انسان هم انطباقی ندارد. روشن است که این فرایند استدلال توسط کامو یک استدلال مبتنی بر عقل و نه حس است. در واقع او هرچند در سخن جایگاه عقل را نفی می‌کند، در عمل خود وارد قلمرو عقل و استدلال عقلی می‌شود؛ در نتیجه به تناقض مبتلا می‌شود و چاره‌ای جز پذیرش معرفت غیر حسی ندارد. وی برای نفی خدا و مابعدالطبیعه نیز به استدلال عقلی متوسل می‌شود؛ درست همان چیزی را که نفی می‌کرد. در خصوص شناخت واقعیت‌ها هم باید گفت واقعیت را باید شناخت؛ اما واقعیت‌ها منحصر به همین امور محسوس نیستند؛ بلکه واقعیت‌های دیگری هم وجود دارند که از طریق منابع غیر حسی قابل شناختند و از آموزه‌های بنیادین دین هم توجه‌دادن انسان به عالم‌های غیب و ناپیدا برای حس است.

نقد دیگر به کامو این است که ایشان برای معنادارکردن زندگی به جعل ارزش‌ها متوسل می‌شود که مبنای آن انحصار شناخت در حس و تجربه است. در این صورت ارزش‌ها شخصی و نسبی می‌شوند؛ لذا وی نمی‌تواند ملاک و معیاری را برای اثبات درستی یا نادرستی آنها ارائه دهد. مسئله این است که انسان برای رهایی از پوچی و معنادارکردن زندگی باید همه واقعیت‌های هستی

اعم از محسوس و غیر محسوس را ببیند نه فقط واقعیت‌های حسی را که بخشی از واقعیت‌ها می‌باشند. اگر همه واقعیت‌ها را دید، می‌تواند به راه حل جامع دست یابد و نتیجه آن خروج از انحصار شناخت حسی است؛ و آلا همانند کامو که بخشی از واقعیت‌ها را دیده به راحل ناقص و ناکارآمد و موقت و پوچ می‌رسد.

از نگاه نقل

آیات قرآن و روایات مختلف هم‌گویای توجه به خردورزی و عقل به عنوان یکی از ابزارهای معرفتی انسان است. در قرآن بیش از هزار بار کلمه «علم» و مشتقات آن بیان شده است و بیش از پنجاه مورد کلمه «عقل» و مشتقات آن به کار رفته است و در چندین آیه نیز قاطعانه به تدبیر در قرآن به عنوان بهره‌وری از عقل امر شده است؛ چنان‌که خداوند متعال در آیه‌ای از زبان اهل جهنم می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم» که این امور گویای توجه خدا به خردورزی و اندیشه است.

امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرمایند: خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را فرستاد تا گنجینه‌های عقل را در میان مردم برانگیزد: «لیشروا لهم دفائن العقول». در شرح ابن ابی الحدید (ج ۲۰، ص ۴۲) آمده است گروهی از صحابه خدمت پیامبر آمدند و از نماز و روزه و جهاد و حج و... عبادت‌های فراوان فردی تعریف کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند این فرد عقل دارد؟ صحابه تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا ما می‌گوییم این قدر عبادت می‌کند و شما از عقلش می‌پرسید؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: انسان احمق ضربه‌ای که می‌زند از یک فاجر بیشتر است و در ادامه فرمودند به میزان استفاده از عقل، انسان‌ها به خدا نزدیک‌اند. البته پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌فرمایند که نماز و روزه و زکات انجام ندهید، بلکه می‌فرمایند همه اینها باید در بستر تعقل انجام شود و این امر گویای اهمیت تفکر و جایگاه والای عقل به عنوان یک منبع معرفتی است. البته منحصر دانستن ابزار معرفتی در عقل نیز به اعتراف خود عقل خطاست.

دیدگاه‌های مختلف درباره مسائل اخلاقی و اجتماعی و حقوقی، اختلاف نظرهای علمی، تغییر و ابطال و خطاپذیری نظریه‌های علمی و مسائل دیگر، همگی شاهد ناتوانی قوای ادراکی انسان

است؛ برای نمونه در مکاتب اخلاقی به دلیل توجه به یک یا چند بُعد از انسان، هر کدام خوش‌بختی انسان را در یک چیز دانسته‌اند؛ یکی در لذت، دیگری در ترک لذت، یکی در سودخواهی و دیگری در قدرت طلبی و امور دیگر... همه اینها نشان از سردرگمی عقل در شناخت راه سعادت و نجات انسان است؛ لذا خود عقل به دلیل اینکه قوای شناختی انسان را کافی نمی‌داند، به ضرورت وجود آموزه‌های وحیانی اعتراف می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت منابع شناخت انسان متفاوت و دارای مراتب‌اند و پایین‌ترین مرتبه آن به تجربه - به دلیل خطاپذیر بودن و محدودیت) اختصاص دارد و کامو با استفاده از پایین‌ترین ابزار معرفتی معنایی را برای زندگی انسان ارائه می‌دهد که این سطح شایسته انسان به عنوان اشرف مخلوقات نیست.

اگر کامو می‌گوید تنها ابزار معرفت تجربه و حواس است. خود این ادعا را نمی‌توان با تجربه اثبات کرد؛ چون اگر درستی این حکم به خود تجربه برگردد، نوعی دور است و اگر درستی آن به امری غیر از تجربه برگردد، به وجود منبع و ابزاری غیر از تجربه اذعان شده است. تجربه هرگز نمی‌تواند به محال بودن چیزی حکم کند؛ چون نمی‌توان محال بودن چیزی را تجربه کرد که امکان تحقق ندارد؛ بنابراین کامو نمی‌تواند به صرف مشاهده نشدن یک چیز از طریق حس به نبود آن چیز نظیر عدم وجود خدا و عالم ماورای طبیعت و بالاتر از آن، به محال بودن آن حکم کند.

کامو به دلیل ماندن در محدوده تجربه و حس، افق دید محدودی دارد. تبیین‌های ناقص او در حوزه وجودشناختی و انسان‌شناختی و زندگی انسان، گویای افق دید محدود اوست. این محدودیت سبب شده است به تدریج چشم اندازه‌های وسیع زندگی انسان محدود گردد؛ تا جایی که انسان به بی‌معنایی و پوچی زندگی اذعان کند. احساس پوچی و بی‌معنایی و سردرگمی برای انسان آزاردهنده است. رهایی از پوچی مستلزم در نظر گرفتن واقعیت‌هایی است که بخش عمده آن از قلمرو تجربه خارج است. بی‌تردید انسان چاره‌ای جز لحاظ کردن دیگر منابع معرفتی ندارد.

ب) نقد مبانی هستی‌شناختی

به نظر می‌رسد اشکالات زیر بر دیدگاه مادی‌گرایانه کامو وارد است:

۱- مهم‌ترین رکن هستی‌شناسی اعتقاد و باور به یک وجود مطلق به عنوان مبدأ هستی و آفرینش است. این مبدأ هستی را فقط با ابزار عقل و نه تجربه می‌توان ثابت کرد. یکی از فیلسوفان اسلامی در اثبات مبدأ آفرینش می‌گوید: «واقعیت امری است که ذاتاً قبول نیستی نمی‌کند (بدیهی) و هر چیزی که ذاتاً قبول نیستی نکند، واجب الوجود بالذات است (بدیهی)؛ بنابراین واقعیت واجب الوجود بالذات است» (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۲۰). برخی مفسران بعضی آیات نظیر آیه ۵۳ سوره فصلت، «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» را اشاره به این برهان می‌دانند. امام علی علیه السلام در اهمیت مبدأ وجود انسان می‌فرماید: «اگر ندانی از کجا آمده‌ای، نخواهی فهمید که به کجا می‌روی» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۳ق، ج ۲۰، ص ۲۹۲).

بر اساس این سخن می‌توان گفت رابطه تنگاتنگی بین مبدأ هستی و معنادار بودن زندگی انسان وجود دارد. مخلوق بودن انسان سبب می‌شود هر تعریفی که بخواهیم از انسان ارائه دهیم، در ارتباط و وابستگی به خدا تعریف شود و بدین ترتیب دامنه تعریف انسان از حد مخلوقیت به خالقیت گسترش می‌یابد و به تبع معنای زندگی او نیز در بالاترین سطح معنا تعریف خواهد شد؛ همچنان که انسان به عنوان اشرف مخلوقات شایسته بالاترین سطح معناداری است.

۲- با اعتقاد به مبدأ آفرینش همه چیز از جمله انسان و مبدأ و مقصد زندگی انسان، بر اساس یک مشیت و یک محور تعریف و معنا می‌یابد و انسان از تکثر و سرگردانی و پوچی که انسان امروزی از آن رنج می‌برد، در امان خواهد بود. از سوی دیگر از آنجا که کل هستی بر اساس یک قدرت و اراده و یک رب اداره می‌شود، قاعدتاً اجزای هستی به هم پیوسته و منسجم بوده و همه چیز از مجرای قوانینی که در درون آن قرار داده شده است، مدیریت می‌شود. آیه هفت سوره فتح گویای این مطلب می‌باشد: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا: سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است».

پیوستگی و انسجام اجزای هستی تا جایی است که گاهی اوقات اجزای هستی در کنار یکدیگر واقعه‌ای را در زندگی انسان و وصول انسان به مقصد و هدف زندگی‌اش رقم می‌زنند که قاعدتاً اگر اجزای ارتباط بودند، نمی‌توانستند چنین چیزی را رقم بزنند و این مسئله در معناداری زندگی و ارزش مندی زندگی موثر است؛ برای مثال در ماجرای فرار حضرت موسی علیه السلام و یارانش، عصای حضرت و رود نیل و امور دیگر سبب نجات آنها از حاکم جور شد: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اصْرَبْ

بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ: پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزنی، تا از هم شکافت و هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود» (شعراء: ۶۳).

۴- جهان هستی و اجزای آن از آن جهت که منتسب به وجود مطلق (خدا) اند، آیه و نشانه اویند؛ لذا جهان و اجزای آن از مرتبه «شیء بودن» به مرتبه «آیه بودن» ارتقا می‌یابند؛ چراکه «مخلوق بودن همه چیز مقتضی آیه بودن همه چیز برای خداست» (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۵، ص ۸). خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: و مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست. آری خدا گشایش‌گر داناست» (بقره: ۱۱۵).

آیه بودن جهان هستی در گستره هدف‌مندی جهان هستی و انسان و گستره معنای زندگی انسان تأثیر بسزایی دارد.

۵- حکیم بودن مبدأ آفرینش موجب شده است جهان هستی همواره در حال حرکت و هدایت به سمت هدفی معین باشد و توجه به گزارف نبودن خلقت، انسان را از سرگردانی و پوچی نجات می‌دهد و این مسئله در معناداری زندگی مؤثر است. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: پس [شکوه‌مند و] پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می‌شوید» (یس: ۸۳).

ج) نقد مبانی انسان‌شناختی

در حوزه انسان‌شناختی نقدهای زیر وارد است:

۱- بر اساس دیدگاه کامو انسان به عنوان یک موجود مادی و تک بعدی جایگزین خدا به عنوان وجود مطلق و بی‌نهایت می‌شود و مخلوق بودن انسان و مرتبط بودن انسان به موجودی نامحدود، به فراموشی سپرده می‌شود؛ در حالی که مخلوق بودن یکی از مهم‌ترین مبانی معنای زندگی است. این مسئله که انسان تجلی و نشانه وجود خداست* و انسان وابسته به موجودی بی‌نهایت و نامحدود

* ملاحظه‌کنید یکی از اندیشمندان اسلامی درباره وجود خالق و مخلوق برهان فقر وجودی را ارائه می‌دهد. بر اساس این استدلال حقایق وجودی دو گونه‌اند: یا ذاتاً وابسته و فقیرند یا ذاتاً غیر وابسته و غنی. وجود فقیر و وابسته باید به وجود غنی و مستقل منتهی گردد؛ چراکه در غیر این صورت مشکل دور و تسلسل پیش می‌آید. بر اساس این

است، سبب می‌شود دامنه معنا از خود انسان فراتر رود. در حالی که بر اساس دیدگاه کامو جعل معنا از سوی انسان به عنوان یک موجود محدود مادی و تک بعدی سبب می‌شود دامنه معنای زندگی فراتر از ماده نرود.

۲- بر اساس دیدگاه کامو انسان چون موجودی تک بعدی و مادی است، از بعد روحانی بی بهره است. بی توجهی به بعد روحانی و معنوی انسان سبب می‌شود شرایطی برای بروز استعدادهای معنوی انسان فراهم نشود و هر آنچه به زندگی انسان معنا دهد، منحصر در بعد جسمانی و لذات جسمانی باشد و این امر سبب فروکاستن انسان تا حد حیوان شود. در این طرز تفکر انسان «حیوان مداری» را مبنای خود قرار می‌دهد و به جای رشد بعد انسانی، بعد حیوانی را تکامل می‌بخشد (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۵۴)؛ در حالی که انسان با توجه به بعد روحانی می‌تواند سطح کیفی زندگی را افزایش دهد؛ چراکه توجه به بعد روحانی و معنوی سبب می‌شود خواسته‌ها و تمایلات انسانی از سطح مادی و حیوانی به سطح معنوی و انسانی ارتقا یابد و این امر مهم ترین نقش را در کیفیت معنادهی زندگی ایفا می‌کند.

معنای زندگی از دیدگاه آلبر کامو

به نظر می‌رسد کامو معنای «ارزش» را برای معنای زندگی در نظر می‌گیرد. وی معتقد است تبیینی از حضور انسان و سختی‌های زندگی‌اش در این زمین خاکی و معنای ازپیش تعیین شده در زندگی انسان وجود ندارد (کامو، ۱۳۶۶، ص ۱۸). انسان از یک سو در زندگی داشته‌هایش را فراموش می‌کند و از سوی دیگر به دنبال نداشته‌هایش می‌گردد و چون به خواسته‌هایش نمی‌رسد، دچار افسردگی می‌شود. بین خواست انسان‌ها که جهان هستی را معقول و منظم و دارای روح و احساس طلب می‌کنند و واقعیت بی روح و بی احساس موجود، تضاد و شکاف وجود دارد (Aronson, 2011).

استدلال وجود وابسته و فقیر وجودی جدای از وجود غنی ندارد؛ بلکه وجود فقیر شأنی از شتون وجود غنی است (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۳۵-۳۶)؛ لذا آنچه در عالم محقق است، کثرات موجودات نیست، بلکه یک وجود (خدا) است که شتون و جلوه‌های متعدد دارد.

میان میل انسان به جاودانگی و جهان بی هدف و بی غرض شکاف بزرگی وجود دارد؛ میان میل انسان به برپایی عدالت و جهان مملو از ظلم و بی عدالتی تضاد وجود دارد. میان میل انسان‌ها به هدف مندی در افعال و زندگی انسان و بی هدفی و بیهودگی زندگی تضاد و شکاف وجود دارد و آگاهی انسان از این تضادها و شکاف‌ها سبب به وجود آمدن پوچی می‌شود (کامو، ۱۳۶۶، ص ۱۸).

کامو در این زمینه می‌گوید: «فراست به شیوه خود به من می‌فهماند دنیا بی معناست و منطق کور یعنی روی دیگر آن مدعی است همه چیز روشن است. گرچه من در انتظار آنم که حق با منطق باشد، اما گذشت سده‌ها نشان داده که چنین نیست. سرنوشت انسان در این دنیای محدود، اما کشف نشدنی مفهوم می‌یابد و ملتی که بی منطق پرورش یابد، همواره اسیر آن است. در چنین حالتی است که احساس پوچی شکل می‌گیرد» (همو، ۱۳۸۵، ص ۳۶).

بنابراین بر اساس باور کامو می‌توان گفت احساس پوچی زمانی بروز می‌کند که میان امیال درونی انسان و واقعیت‌های طبیعی تضاد وجود دارد و نمی‌توان معنا و هدفی خارج از این جهان طبیعت به دست آورد؛ لذا در چنین شرایطی حقیقتاً زندگی ارزش زیستن ندارد.

کامو راه‌هایی از این معضل را خودکشی می‌داند و می‌گوید: خودکشی یک مشکل یا یک مسئله نیست، بلکه واکنشی به شرایط زندگی است (Aronson, 2011)؛ ولی از آنجا که خودکشی راه حل مناسب برای بی‌معنایی زندگی و پوچی نیست، تلاش می‌کند با ارائه پیشنهادهایی در جهت معنادار کردن زندگی قدم بردارد. راه پیشنهادی او عبارت‌اند از:

۱. مبارزه: وی معتقد است مبارزه علیه بی‌عدالتی و اعتراض به آن، یک مبارزه پسندیده است و باعث ایجاد معنا در محیط پیرامون می‌شود (کامو، ۱۳۷۲، ص ۶۵). هرچه تلاش کنیم تا با شرور مبارزه کنیم، می‌توانیم این جهان را به یک مکان بهتری تبدیل کنیم (کمبر، ۱۳۹۳، ص ۱۶۱).

۲. تحقیر: به باور کامو انسان می‌تواند با تحقیر و کوچک دانستن مشکلات زندگی سرنوشت خوبی را برای خود رقم بزند. انسان می‌تواند با تحقیر دنیایی که همه خواسته‌های انسان را برآورده نمی‌کند، شانس را حفظ کند؛ هرچند با این کار زندگی‌اش معنادار نخواهد شد (نیگل، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶).

۳. پذیرش و آگاهی: انسانی که از شرایط زندگی‌اش آگاه می‌شود و علی‌رغم پوچی آن سرنوشتش را آگاهانه مدیریت می‌کند، بهترین پاسخ را به راه حل خودکشی می‌دهد (Aronson,)

(2011).

۴. جعل ارزش برای زندگی: از نظر کامو ارزش مطلق در این جهان وجود ندارد و جهان بی معنا و بی ارزش است؛ ولی انسان می‌تواند ارزش‌هایی را جعل کند و به زندگی خود معنا دهد و با آگاهی لازم خوش بخت زندگی کند. وی از آنجا که ابزار معرفتی اش محدود به تجربه است، ارزش‌های زندگی را خوشی‌های ساده جهان و لذت‌های مادی می‌داند (کامو، ۱۳۶۶، ص ۱۴).

نقد معنای زندگی از دیدگاه آبر کامو

نقدهای زیر بر دیدگاه کامو وارد است:

۱- کامو حیات انسان را منحصر در حیات دنیوی و مادی می‌داند؛ بنابراین از حیات حقیقی و اصلی انسان (حیات اخروی) غافل شده است. از آنجا که انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است، بر این اساس می‌تواند دو گونه حیات برای انسان در نظر گرفت: حیات جسمی (مادی) و حیات روحی (اخروی). حیات اول مربوط به جسم انسان است و حیات دوم مربوط به روح انسان است. همان‌طور که جسم ابزاری برای روح انسان است، حیات مادی نیز ابزاری برای حیات روحی و اخروی است؛ یعنی حیات دنیوی مقدمه‌ای برای حیات اخروی است.* همان‌طور که حقیقت انسان روح اوست، «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، حیات حقیقی انسان نیز حیات روحی اوست: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكُمْ».

۲- کامو منکر جهان ماوراءالطبیعه است؛ در حالی که ظرف محدود دنیا پاسخ‌گوی امیال نامحدود مثل میل به جاودانگی و میل به کمال و... نیست. این خلأ با اتصال به یک حقیقت

* بر اساس آیات ۱۲-۱۴ سوره مؤمنون خلقت جسمانی مقدمه خلقت روحانی انسان است. بنابراین حیات جسمانی انسان هم مقدمه حیات روحانی و معنوی اوست. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَّوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن‌گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آن‌گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم. بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم. آن‌گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است» (مؤمنون: ۱۲-۱۴).

نامحدود و عالم نامحدود حل می‌شود. انسان منقطع از ماوراءالطبیعه نمی‌تواند هدف و برنامه‌ای جامع و حکیمانه که معنابخش زندگی‌اش باشد، تدوین کند.

مهم‌ترین رکن زندگی ارزش‌مند، هدف‌مندبودن «خلقت انسان» است. هدفی است که خالق حکیم برای زندگی انسان ترسیم کرده است. انسان برای وصول به این هدف متعالی خلق شده و وصول به این هدف با زندگی محدود و چندروزه دنیا به طور کامل محقق نمی‌شود (قطعاً هدفی که انسان با عقل محدود و خطاپذیر محدود خود تدوین کند، با هدفی که از سوی وجود بی‌نهایت و حکیم و عالم مطلق تدوین شده است، از نظر کیفی در یک سطح نخواهند بود و این مسئله در گستره معنای زندگی مؤثر است.

۳- یکی از وجوه ارزش‌مندی و معناداری زندگی انسان، داشتن تأثیر ماندگار اعمال او در این جهان است؛ در حالی که در منظومه فکری کامو از جنبه ماندگاری انسان و تلاش‌های او غفلت شده است.

بر اساس نگاه کامو تلاش‌های انسان با رسیدن مرگ و پایان زندگی دنیوی از بین می‌رود و تلاش‌های او بی‌نتیجه خواهد بود؛ در حالی که عدالت جزایی خدا اقتضا می‌کند انسان نتایج اعمال خود را کامل دریافت کند. از آنجا که حیات دنیوی قابلیت ندارد که انسان بازخورد کامل اعمال خود را دریافت کند، در جهان دیگری که محدودیت‌های حیات دنیوی را ندارد، نتایج کامل اعمال خود را دریافت می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزال: ۷-۸).

۴- کامو با انکار خدا تلاش می‌کند آزادی بی‌حد و حضری را برای انسان ترسیم کند؛ در حالی که وجود خدا سبب محدودیت آزادی انسان نمی‌شود.

دایره اختیار انسان تا بدانجاست که از یک سو می‌تواند خود را به خدا برساند؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی و او را ملاقات خواهی کرد» (انشقاق: ۶). بر اساس این آیه اگر انسان بخواهد، می‌تواند به سوی مبدأ هستی حرکت کند و خود را به مقام و منزلتی برساند که موجودی ملکوتی شود، تا هم او از خدای خود خشنود گردد و هم خدا از او خشنود شود و در بهشت و رضوان خداوند داخل گردد: «رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً* فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»

از سوی دیگر می‌تواند از مرتبه انسانی به مرتبه حیوانی تنزل یافته، حتی از مرتبه حیوانی هم پایین تر باشد؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم؛ [چراکه] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری] آنها همان غافل‌ماندگان‌اند» (اعراف: ۱۷۹).

۴- یکی از راه‌حل‌هایی که کامو برای رهایی از پوچی ارائه می‌دهد، جعل ارزش‌هاست؛ در حالی که وی معیاری را برای ارزش‌ها بیان نمی‌کند. در این صورت ارزش‌گذاری شخصی می‌شود و به تبع خوب و بد بودن ارزش‌ها نسبی و شخصی می‌شود و این امر سبب بسته شده هر گونه قضاوت و داروی می‌شود و دیگر نمی‌توان از یک ارزش دفاع کرد یا آن را نقد کرد. بر این اساس حتی راه هر گونه قضاوت و داروی در نظریه خود کامو در معنای زندگی نیز بسته می‌شود؛ چون معیار ثابتی برای درست بودن نظریه وی وجود ندارد.

۵- کامو برای رهایی از پوچی جعل ارزش‌ها را پیشنهاد می‌دهد؛ در حالی که ضمانتی برای ارزش‌ها در نظر نگرفته است.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب بیان شده می‌توان گفت کامو پایین‌ترین سطح معنا را به انسان ارائه می‌دهد. به نظر می‌رسد انسان می‌تواند بدون اعتقاد به خدا و بُعد غیر جسمانی، ارزشی را برای زندگی‌اش در نظر بگیرد؛ به گونه‌ای که آن ارزش‌ها سبب معناداری زندگی او شوند؛ همچنین به نظر می‌رسد انسان می‌تواند بدون اعتقاد به خدا و صرفاً با اعتقاد به بُعد غیر جسمانی خود، ارزش‌هایی را در نظر بگیرد و از این طریق، زندگی خود را معنادار کند؛ یا می‌تواند با اعتقاد به خدا و زندگی جاودانه ارزشی را ترسیم کند و زندگی خود را معنادار کند. در همه این موارد، زندگی دارای معنا و ارزش است؛ ولی آنچه باید بدان توجه شود، این است که این ارزش‌ها و معانی و اهداف در یک سطح

نیستند و دارای مراتب و سطوح مختلف اند.

بالاترین سطح به محور و مبدأ آفرینش اختصاص دارد و قاعدتاً انسان هم به دلیل دارا بودن بالاترین شأن و جایگاه در میان موجودات، شایسته بالاترین و متعالی ترین تعاریف و آرمان ها و اهداف است.

کامو به دلیل استفاده از پایین ترین ابزار معرفتی (تجربه) از فهم اموری نظیر خدا و جهان ماورا که از قلمرو تجربه بیرون است، ناتوان می ماند؛ لذا با انکار خدا و جهان ماورا پایین ترین سطح معنا را به انسان ارائه می دهد. انسان با نفخه روح الهی بدین جهان خاکی به مأموریتی بزرگ و برای خلافت از طرف خدا آمده است؛ او آمده است تا زمین را تجلی گاه اسمای خداوند متعال کند؛ لذا به دلیل داشتن چنین جایگاهی در نظام هستی، شایسته این سطح از معنا نیست.

از سوی دیگر به نظر می رسد شناخت درست معنای زندگی برای انسانی که فقط یک بار زندگی را تجربه خواهد کرد، کار آسانی نیست. انسان هایی که معنای صحیح زندگی را به درستی درک نکرده اند، دچار گمراهی شده اند. خداوند مهربان که دوست دار سعادت انسان است و بر ناتوانی انسان نیز واقف است، حکیمانه و مهربانانه چگونگی رسیدن به شناخت درست معنای زندگی را بیان کرده است. خداوند مسئولیت تبیین این چگونگی را بر دوش برترین انسان ها یعنی انبیا قرار داده است و در واقع در پرتو پیروی از انبیا و عمل به هدایت ها و توصیه ها و تعالیم آنان است که انسان می تواند به اصل خود که هدف اصلی و اصیل و اساسی زندگی اوست، دست یابد، «اَسْتَجِیْبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْكُمْ»؛ در حالی که کامو به دلیل نگاه منفی که به دین و آموزه های وحیانی دارد، خود را از این منبع معرفتی زلال و مصون از خطا محروم کرده است.

همچنین یکی از راه حل هایی که کامو برای رهایی از پوچی در زندگی دنیوی ارائه می دهد، جعل ارزش هاست؛ در حالی که وی معیاری را برای ارزش ها بیان نمی کند. در این صورت ارزش گذاری شخصی می شود و به تبع خوب و بد بودن ارزش ها نسبی و شخصی می شود و این امر سبب شده است تمام نقدهای وارد بر نسبی گرایی بر تفکرات کامو نیز وارد باشد. بر این اساس حتی راه هر گونه قضاوت و داروی در نظریه خود کامو در معنای زندگی نیز بسته می شود؛ چون معیار ثابتی برای درست بودن نظریه وی وجود نخواهد داشت.

منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، قم: مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ق.
۲. استراترن، پل؛ آشنایی با سارتر؛ زهرا آرین؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۳. بیات، محمدرضا؛ دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی؛ قم: نشر دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۹۰.
۴. توماس، هنری؛ بزرگان فلسفه؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۵. جوادی آملی، عبدالله؛ فطرت در قرآن؛ تحقیق محمدرضا مصطفی پور؛ ج ۳، قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۶. جوشقانی، ندا، و علیزمانی، امیرعباس (۱۳۹۲). زندگی به مثابه معنا (بررسی معنای زندگی در آیین ذن و مقایسه آن با ادیان خدا باور). الهیات تطبیقی، ۹.
۷. دورانت، ویل؛ تاریخ فلسفه؛ عباس زریاب؛ تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۸. حکاک، سیدمحمد؛ تحقیق در آرای معرفتی هیوم؛ تهران: مشکات، ۱۳۸۰.
۹. سبحانی، جعفر؛ مدخل مسائل جدید در کلام؛ قم: نشر تحقیقاتی امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۲.
۱۰. صانع پور، مریم؛ نقدی بر مبانی معرفت شناسی اومانستی؛ ج ۲، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۹.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۳ق.
۱۲. عسگری یزدی، علی، و پیروزوند، سهیلا (۱۳۹۹). تحلیل انتقادی دیدگاه ریچارد تیلور در معنای زندگی. قیسات، ۹۵.
۱۳. کامو، آلبر؛ بیگانه؛ جلال آل احمد و علی اصغر خیره‌زاده؛ تهران: نشر نگاه، ۱۳۶۶.
۱۴. کامو، آلبر؛ طاعون؛ رضا سیدحسینی؛ ج ۷، تهران: نشر نیلوفر، ۱۳۸۱.
۱۵. کامو، آلبر؛ افسانه سیزیف؛ محمود سلطانی؛ ج ۲، تهران: نشر جامی، ۱۳۸۵.
۱۶. کامو، آلبر؛ فلسفه پوچی؛ محمدتقی غیائی؛ تهران: نشر پیام، ۱۳۹۴.
۱۷. کامو، آلبر؛ چندنامه به دوست آلمانی؛ رضا داوری؛ تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۲.
۱۸. کمبر، تامس؛ فلسفه کامو؛ ترجمه خشایار دیهیمی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۸۲.

۱۹. نیگل، تامس (۱۳۸۲). پوچی. حمید شهریاری، نقد و نظر، ۲۹-۳۰.
۲۰. ملاصدرا؛ شواهد الربوبیه؛ تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
۲۱. ملاصدرا؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة؛ بیروت: دار إحياء التراث، ۱۹۸۱م.
۲۲. ملکیان، مصطفی؛ تاریخ فلسفه غرب؛ ج ۴، [بی جا]: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹.
۲۳. یانگ، جولیان؛ سارتر، فلسفه و معنای زندگی؛ ترجمه آزاده م؛ ج ۱، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۰.
24. Mats (2007). New Developments in the Meaning of Life. *Philosophical Compass*, 2 (21).
25. Lamont, Carless; *The Philosophy of Humanism*, New york: Humanist Press, 1977.
26. Aronson, Ronald (2012). Albert Camus. *The Standford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed), in: URL=<<http://plato.stanford.edu/archives/spr2012/entries/camus/>>.
27. Kilpatrick, T. B, (1980). Suffering. *ERE*, James Hastings (ed), v.xii, Edinburgh, t & t, cllark.